

نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای عقل باشد و عدالت آنست که اینهمه قوتها  
 با یکدیگر اتفاق کنند و قوه ممیزه را امتثال نمایند تا اثر الصاف در وطن هر شود اما انوار حکیمه  
 در تحت فضیلت حکمت مندرج بود چهارست اول دفع کما و آن چنان بود که از بسیار  
 دریاک نفس ناطقه چنان قوی شود که استنباط نتایج از مقدمات آن بجز توجه تواند نمود  
 و دوم صفائی ذهن و آن ملکه استعدا و استخراج مطلوب است بی اضطراب  
 تشویش سوم حسن تعقل و آن صیانت از سهو و خطاست در سب مسائل و  
 یادراک حقائق چهارم حفظ و آن چنانست که صور معقوله و محسوسه را نیکو ضبط  
 نمایند تا در وقت احتیاج ملاحظه آن باسانی رو نماید اما انوار دیگر در فضیلت ششم  
 بود ششست اول که نفس و آن قیام کردن نفس ناطقه است در کارهای بزرگ  
 و براحت و مشتقی که در ضمن آن رو نماید اتفاقات نه نمودن و این ملکه شریفست که  
 بر معارج آن جز چاه کان راه طلب را میریزد دوم علوم است که نفس ناطقه را  
 در طلب ذکر جمیل و کمالات نفسانی منافع و مکاره این جهانی ملحوظ نظر اعتبار نماید  
 سوم صلح و آن اثبات و استقامت است در هنگام غضب و سکسکاری و منظر آن  
 تا نمودن در کتابه سورنا ملائم چهارم تموضع و آن چنانست که خود را  
 بر کسایکه در جاه و فضیلت از او کمتر باشند ترجیح نشود و رفیع نداند اما بشرط اعتدال  
 چنانکه قوه عاقله آن را پسندیده دارد پنجم جمعیت و آن حفظ احکام شریعت  
 و محافظت و حرمت خود و حرمت اجانب خود از امور نالایق ششست  
 یعنی نرم دلی و تنفقت نمودن بر اربابهای جنس بر وجهیکه از مشاهیره آلام و مکاره ایشان  
 متغیر شود بی آنکه اضطرابی در احوال و افعال پیدا نماید اما القاع مندرجه فضیلت  
 هفت هفتست اول حیا و آن ملاحظه کردن است از افعال قبیح و آخر  
 نمودن از الم پیشیانی و استحقاق که در ضمن آن حاصل آید و سوم حسن ابتداء  
 یعنی راعب بودن در کتاب فضائل و در دفع مکاره اقران حتی المقدور گوشه  
 نمودن سوم صبر و آن ضبط کردن قوای لغتی است از لذت قوی از رو

قدرت و اختیار قال الله تعالى **وَأَمَّا مَرَجَ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ أَنْ يُبْغِيَ**  
**فَأَنَّ الْجَنَّةَ كَانَ يَوْمَئِذٍ مَبْعُوثًا** و بعضی صبر را دو قسم کرده اند یکی صبر از مطلق و هم صبر  
 بر کرده اما قسم اول تعلق بعبادت دارد و قسم دوم تعلق بشجاعت چهار مرتبه است  
 و آن چنان بود که نفس کار را کول و طپوس را سهل فزاگیرد و بواسطه آنکه خدا ضرورت است  
 کند از هر جنبی که باشد اقتصنا نماید و آنچه از قدر ضرورت فاضل آید ایشا را کند بی شائبه  
 ریا و طلب عوض و این ملکه از شیوه عارفان است **تَجَمُّعٌ وَقَارٌ وَأَنَّ الْمِئْيَانَ نَفْسٌ**  
**وَرَحْمَتٌ مَطْلُوبَةٌ** احترام از شتاب زدگی و در حدیث آمده **الْجَهْلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ**  
**وَاللَّوْفُ مِنَ الْخَمْرِ** ششم حرمت و آن حکمت کتاب مال است از  
 مکاسب جمیده و سیرت سپیدیده و آن صرف آن در وجه لائق که موافق شریعت  
 و حکمت باشد هفتم سخاوت و آن ملکه صرف کردن مال است باسانی در مسکن  
 مسکینان و محتاجان بر وجه اعتدال و ملاحظه مصرف استحقاق و در حدیث وارد است  
 و چون خدا بتعالی ایمان را آفرید گفت **خدا یا مرا قوی گردان حق تعالی را اورا کسین خلق**  
**و سخاوت قوی گردانید و چون کهن را بیا فرید گفت خدا یا مرا قوی گردان حق تعالی**  
**اورا از بد خلقی و نخل قوی گردانید و انواع مندرجه تحت فیضیلت عدالت پنج است**  
**اول صداقت** و آن عبارت است از دوستی صادق بروحی که هر چه در حق  
 خود خوانند و حق او خواهند و آنچه بر خود پسندند و اندازند و در حدیث این معنی با همان موکر گردیده  
**حَدَّثَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ كَرِهَتْ لِقَابِهِ**  
**الْمُسْلِمُ مَا يَجِبُ لِنَفْسِهِ** دوم **وقار** و آن ملکه مواسات و جوان مرویت  
 با طبقات بنی نوع خصوصاً اقارب و این را صلح رحم گویند سوم **بشلیه** و آن  
 خزان بود که با حکام الهی و نوابش شرعی و اوضاع نبوی و نظائر آن از ارباب  
 مشایخ طریقت رضا دهد و حسن قبول تعلق نماید اگر چه موافق طبع او نباشد چنانچه با  
 قرآنی و احادیث نبوی بدان ناطق است **حَمَارٌ رَحِمَ عِبَادَتِ وَأَنَّ تَعْلِيمٌ**  
**امرا الهی و احترام مقریان در نگاه اوست و شفقت بنزد رستگاران بوجه حسن**

بخش توکل و آن چنان بود که در اموری که حوالت آن بقدرت و نکایت بشری  
 نماند و اندر پیشگویان مجال مداخلت نبود زیاده و نقصان و تحمیل و تاخیر طلبه و تکلیف  
 بنیم الوکیل گفتند که بر طرف سازند ازین جا است که بزرگه فرموده است که زمین را  
 با سمان دوزی و نه مندرت زیاده از روزی و از پیشوای ارباب کمال  
 علیه التحیه من الملک المتعال مروی است که هر کس در وقت بر آمدن از خانه خود این  
 دعا بخواند حضرت جواد مطلق در رزق او وسعت نماید و دعای این است بسم الله علی  
 نفسی و دینی و مالی و ولدی اللهم ارضنی بقضائک و بارک لی فیما قدرت  
 لی حتی لا احسب تعجیل ما اخرجت و لا تأخیر ما عملت انک علی کل شیء قدیر و  
 بر ارباب بصیرت پیششیده نیست که مضمون این دعا طلب عطیه توکل در نماز سجده  
 قضا است چه اراده خود را باراده حق راست می باید ساخت و حجه دل را از وسوسه  
 دواعی نفس و هوا ببرد چنانکه تا سکنه الهی و طمانیت نامتراضی در دل فرود آید نگاه حوادش  
 مربوط ارادتش واقع شود این است حصص انواع فضائل و از ترکیب بعضی یا بعضی فضائل  
 بی اندازه بوجود آید که بعضی را نامی خاص بود و برخی را نبود فرغ و دم در سبب  
 شرف عدالت بر دیگر فضائل منحنی نماید که لفظ عدالت باعتبار  
 معنی اصلی مشعر است بمعنی مساوات زیرا که دو چیز تا با یکدیگر مساوی نباشند بوجهی  
 و جوه نتوان گفت که این چیز عدیل آنست و مساوات میان دو چیز موقوف است  
 بر وحدت نوعی و هر موجود که وحدت او کاملتر بود شریفتر باشد و مرکبات عنصری  
 که از اموالیه نشانه گویند یا دام که با تمسراج معتدل با واحد حقیقی مناسبت پیدا میکنند بوجهی  
 نتوانند شد و تمامی اجناس فضائل چهارگانه که مذکور شد تا نوعی اعتدال موصوف  
 نباشد و از طرف افراط و تفریط بعید نشود و وجود نتواند یافت پس معلوم شد که وجود  
 انسان که اشرف موجودات این عالم است فضائل او موقوفست بر وجود عدالت  
 که اگر صفت عدالت نباشد نه با لاط عنصری را نظام و ترتیب مانده موالیه نشانه را  
 وجود باشد و نه بدن انسان را قاطیبت فیضان نفس مجرد حاصل تواند بود و نه فضائل او

متحقق تواند شد تا کمال نفس ناطقه با تمام رسد و عادل کسی باشد که در میان شیای  
 مختلفه مساوات دهد تا اختلاف ازان بر غیر و خیانتی نظائر آن در کتب مسوده حکمت مکتوم  
 است اما حکیم در سلاطین تقسیم عدالت بر سه قسم نموده یکی آنکه اقدام بان حجت  
 ادای عبودیت حق تعالی باشد که وجودش خلعت وجود بی سابقه استحقاقی در گردان  
 هر موجود انداخته و درجات ممکنات را از خزانه لطف خود بنعم نامناسی نواخته و عدالت  
 مقتضی آنست که بنده در آنچه میان او و حق باشد طریق افضل مسلوک دارد و بقدر  
 طاقت در رعایت رسوم عبودیت بیج دقیقه نامرعی نگذارد در م آنچه متعلق است  
 بشارکت با حق نوعی چون تعظیم سلاطین و تکریم علماء و ائمه دین و ادای امانات و انصاف  
 در معاملات شوم آنچه قیام بان بحجت ادای حقوق اسلاف باشد مثل ادای پیمان  
 و تنفيذ وصایای ایشان و امثال آن و حضرت مستجمع مکارم اخلاق علیه الصلوٰه و السلام  
 من الملک اخلاق حکم اوقیت جوامع الکلم در مواضع متعدده بشرفترین عبارتی و  
 لطیفترین اشارتی بیان جمیع اقسام عدالت فرموده مثل التعظیم لامر الله و الشفقه  
 علی خلق الله تعالی و این حدیث مشتمل بر اقسام عدالت است چه رعایت عدالت  
 یاد جمیع امور متعلقه باین عبودیت است و فقره اولی اشارت بان یاد امر متعلقه  
 باین عبودیت و فقره ثانیه عبارت از آن و در حدیث دیگر آمده الدرر النبی  
 قیل لمن قال لله ولیرسوله ولعامته المومنین و این حدیث با کلمات و تفسیر  
 چندین حکم مفید را و لهذا حکمای متأخرین چون بر دقائق شریعت محمدی مطلع شدند  
 و احاطه آن بر تمام تفاسیل حکمت عملی مشاهده نمودند کلی از بیج اقوال حکما و کتب ایشان  
 درین باب دست باز کشیدند چو آن رخسار و بالین باغبان دیدم ز  
 گل بر کند و برید از صنوبر به فرع سووم در ذرا نواح رذائل که ضد  
 فضائل اند چون اجناس فضائل چهارست اول زوایل در باد می النظر چهار باشد  
 اول جهل که ضد حکمت است دوم جن که ضد شجاعت است سوم حرص و شره که ضد  
 عنفت است چهارم جور که ضد عدالت است اما بحسب نظر دقیق ظاهر شود که هر فضیلتی

را حدی معین است و چون ازان تجاوز نماید خواه بجانب انحراف خواه بجانب  
 تقرب بودی نزدیلت شود و از اینجا گفته اند که فضیلت در وسط باشد و در ذیلت در اطراف  
 پس عدد در ذائل نامتناهی باشد و مانند مرکز و دایره که مرکز مقام فضیلت و دایره مقام ذیلت  
 شود و از مرکز هر جانب محیط که میل کند تا قریب بر ذیلت شود و چون محیط دایره را  
 بکمال بر ذیلت رسیده باشد استقامت در طریق کمال خبر بر یک منجی تواند بود و انحراف  
 را مناجیح غیر نهای باشد اما در یافتن وسط حقیقی در غایت صعوبت است و بعد از در یافتن  
 ثبات بر آن اصعب چه استقامت بر جاده اعتدال در غایت لغت و اشکال باشد  
 و لهذا حضرت با دمی التقلین الی صراط المستقیم علیه و علی الیه التجه و الاستیقام فرموده است  
 سوره بقره در این سوره امر استقامت و اردست آنجا که می فرماید فاستقیم کما امرت  
 و ازین است که صراط المستقیم را در استقامت بنویسند و صفت کرده اند که از موسی باریک  
 تر و از شمشیر نیر تر است و گفته اند صراط المستقیم که سوره فاتحه مشتمل بر طلب هدایت بر آن است  
 همین معنی تواند بود و نزد خطای حکما و اساطین او بیا مقرر است که امور اخروی که منجر  
 صادق بان و عده عمید فرموده تمام صور اخلاق و اعمال است که در موطن معاد و ایشا  
 ظاهر خواهد شد چنانچه امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده الناس بنیام فاذا ما آوا  
 انهم بیا و عاقل قهصرا از منجی حدیث الذین یأمر رعة الاخرة همین معنی  
 بگوشش هموشش استماع رود و بمقان سالخوده چه خوش لغت با سپردن گامی  
 نور چشم من بجز از گذشته ندروی به پس بنا برین مقدمات صراط اخروی که چه بنام  
 کشته مثال توسط در اعمال و اخلاق باشد و جنم مثال اطراف که در ذائل اند و هر کس  
 امروز برین صراط مستقیم ثابت قدم بوده از سلوک منجی اعتدال تجاوز نماید در آخرت  
 بر آن صراط مستقیم تواند گذشت و به بهشت باقی که محل پاکان است تواند رسید و  
 هر که درین نشاء از صراط مستقیم انحراف جوید در آخرت بر آن صراط نتواند گذشت  
 و در دوزخ که جای عاصیان است مانند از حکیم فیثا عوزس منقول است که هر کس  
 که انسان کسب میکند بیب حدوث ملکی یا شیطانیکست که بعد از قطع تعلق بر حساب

و ملازم او باشند خیر انجیر او ان شر افتر پس باید که انسان ملاحظه نماید تا چه حد  
 برای خود پیدای کند و چون معلوم شد که انحراف از وسط یا انحراف باشد یا سبب تقریب بود  
 بر ذلالت میشود پس بمقابل هر فضیلت دور ذلالت مقرر شد که آن فضیلت وسط بود  
 میان آن هر دو و چون اجناس فضائل چهارست انواع رذائل هشت باشد  
 اول آنکه در مقابل حکمت بود و افراط آنرا سخامت گویند و تقریبش را بلاهت اما سخامت  
 احتمال قوه فکریست در آنچه واجب نباشد یا زیاده از قدر واجب و انرا کرنزی خوانند  
 و بلاهت ترک تفکر نمودن است تا تعطیل و لطالت عادت شود و دوم آنچه در مقابل  
 شجاعت باشد و آن تنورست و صحن اول طرف افراط بود و آن اقدام نمودن است  
 بر مهالک که عقل از آن پسند و ثانی طرف تقریب و آن حدیست از خیریکه حد از آن سخن  
 نبود سوم آنکه مقابل همت باشد جانب افراط از اثره گویند و آن میل نمودن است بسو  
 شهوت زیاده از مقدار واجب و جانب تقریبش را خمود گویند و آن اسکان نفس  
 از حرکت و در طلب لذات جزوی که عقل و شرع آیز استحسن شمرده باشند از روی  
 اختیار نه از روی خلقت چهارم آنچه اطراف عدالت باشد و افراطش را ظلم گویند  
 و آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشان است و ثانی تقریب که از اظلم خوانند و آن  
 تمکین ظالم است از ظلم و انقیاد او بطریق عدالت و بعضی هر دو جانب عدالت را جور خوانند  
 چه آن ظلم است یا بر نفس خود یا بر غیر چنانکه عدالت جامع جمیع کمالات است ظلم که ضد  
 اوست جامع جمیع نقائص است و از آنجاست که شیخ الاسلام عبداللہ انصاری  
 و علم از محققان گفته اند که در هر چه نه آزار نه گناه چه هر گناه ظلم است یا بر نفس خود یا  
 بر دیگری و خواه حافظ شیرازا اشاره صریح درین بیت نموده است **باش در پی آزار**  
**و هر چه خواهی کن** **مگر در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست** **فرع چهارم در**  
**ترتیب اکتساب فضائل و مراتب سعادات در علم حکمت**  
 مقرر شده که مساوی حرکات که در اکتساب کمالات بوجود آید و پیرست اول **طبیعی**  
 مانند حرکات لفظه در مراتب تغییرات و مابج اطوار که بر دو عارضه می شود تا آنجا

که کمال حیوانی رسد دوم صنایع مانند تحریکات چوب توسط ادوات بخاری  
 تا انگاه که بسبب تحت رسد طبیعت برصناعت مقدم است چه وجود و آثار آن بر  
 محض حکمت الهی بود و وجود صناعت ارتفک و تدریجات انسانی و ادوات او  
 حاصل شود پس طبیعت بمنزله استاد است و صناعت بشاگرد و چون تدریس  
 اخلاق و کسب فضائل امری صنایعی است در آن باب اقتدا بطبیعت باید کرد  
 چنانکه تامل کند تا ترتیب قوتها و ملکات در ابتدای خلقت بر چه کیفیت بوده است  
 و در تدریس اخلاق بهمان ترتیب شروع نماید و ظاهر است که اول قوه که در وجود  
 کودکان حادث گردد قوت طلب غذا است بی تعلیم و ارشاد و چون قوت  
 زیاده شود در طلب آن گریه آغاز کند پس قوه متخیله پدید آید و بر حفظ صورت قادر شود  
 مثل صورت مادر و غیره بعد از آن قوه غضبی ظهور نماید تا از موزیبات احترار نماید و در  
 مانع او باشد و در تحصیل منافع بر فتح آن مشغول شود و اگر در دفع نتواند کرد مگر به و فریاد  
 استقامت جوید و این قوتها روز بروز در ترزا پدید باشد تا اثر خاص انسان که قوت  
 تمیز است در او پیدا شود پس طالب کمال در کسب فضائل و تکمیل نفس تا طقت  
 بهمین ترتیب شروع نماید چنانچه اول بتعدیل قوت غضبی و بعد از آن تکمیل قوت  
 تمیز و ادراک اشتغال نماید و چون از تدریس این هر سه قوت فارغ شده باشد  
 همت بر حفظ قوانین عدالت گذارد و بر افعال و معاملات از ان تجاوز نماید تا  
 استکمال آن نصیحت نیز حاصل آید و چون بدین مقام رسد حکیم کامل گردد پس  
 اگر خواهد در تحصیل اسباب سعادت که با اعتبار امور خارج باشد مشغول شود  
 و سعادت سه نوع است اول سعادت نفسانی دوم سعادت بدنی سوم  
 سعادت مدنی که تعلق با جماع اهل مدینه دارد که ترتیب شروع در علوم میگردد  
 سعادت نفسانی را شاید بقول حکما سه مقدم برین وجوه است اول علم  
 تدریس اخلاق دوم علم منطوق سوم علم ریاضی چهارم علم طبیعی پنجم علم  
 یعنی اگر تحصیل علوم با این ترتیب نماید سریع النفع باشد اما سعادت

بر فی علمی باشد که در حفظ صحت بدن و ازاله امراض جسمانی نافع بود مانند طب  
 نجوم که با وجود کمشرف ادراک افروز منافع جسمانی مثل مال و منال از آن حاصل  
 آید و اما علومیکه متعلق بسبب و است بر فی است مثل باسند با تنظیم دین و دولت تا امور  
 اجتماع در باب معاش و معاشرت و همی نیکو وجود گیرد و از قوی بر ضمیمت صفت نزد  
 و آن بموجب اشاره بزرگان دین علم شریعت است از اصول و فروع و کلام  
 اخبار و تنزیل و تاول و دیگر علومیکه در امور معاش و خیل بود چون علم شکر و کتابت و  
 حساب و مساحت و استیفا و آنچه بدان ماند و منفعت هر یک از آن انواع کسب  
 مرتبه او باشد در اقسام علوم و فروع و غیره در حفظ صحت نفس چون نفس را  
 فضیلتی حاصل شود واجب بود محافظت آن کردن و معاشرت با اختیار و احتیاط  
 از صحبت اثر از یراک که هیچ چیز در نفس آدمی چنان زود تاثیر ندارد که اخلاق و اوصاف  
 مجلس صاحب مخصوص طائفه که در اظهار صفات و میر خود باک ندارند و آن مثل  
 راه سید معاش و سبب راه یافتن در محال مس سلاطین و امر اگر دانند و تمام است  
 ایشان آن بود که بر لذات تبیح و شتهیات جنسی ظفر یا بند پس دوری از صحبت این  
 طائفه و احتراز از اجتماع کلام ایشان عظیمترین شرط است درین باب و آنچه در علم فقه  
 مقرر شده که افشا و اشعاری که مشتمل بر فسوق و تغیب در آن باشد حرام است اشاره  
 همین معنی تواند بود و مسخ آلات سحری و شمارش زبان خمر نیز ازین سیاق است  
 و حکما گفته اند که نمودن بهوای نفس چو فرود آمدن است از جایگاه مرتفع که در آن  
 به کفنی احتیاج نیست و ترقی بر معارج فضائل بعینه بر بندگی برهن است که بی مثل  
 عقب و شقت پیشتر کرد و سه بی ریاضت نشود نشسته عرفان حاصل تا که خطیب  
 نکر و بدی حاجت نیافت به و با دنی انام علیه الصلوة والسلام فرموده حضرت  
 بالمکابره و حضرت الی الشبهوات و با بدو است که حسن خلق و انصاف مانند  
 فضائل دیگر و طرف دارد از پیشش را چون و سوزگی و عشق خوانند و قهر بطرد بدخوی

لطافت و به و نشانت حسن معاشرت موسوم است و صاحب آن نظر است  
 خیا نچه گفته اند و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرح و کلام  
 الاحقاف از جمله اسباب صحت نفس است که اقتدا کنند بیکدیگر و اعمال پسندیده  
 این دین و شمار سلف صالحین در همه احوال خواه در اعمال زینتی مثل قوت نظری  
 و خواه در افعال بدنی مثل وظائف عبادات بروی یک راتبه هر روز و هر وقت در محل  
 خود سجای آورد و اگر درین باب تقصیر و کوتاهی جایز وارد نفس او بکمالی و لطالت  
 عادت کند و مرتبه رسد که در ادای امور واجب مقصر گردد و خواص انسانیت از دست  
 شود تا بدرجه باجم بلکه فروتر از آن تشریح نماید و از اینجا معلوم توان کرد که استقامت  
 صاحب شریعت علیه افضل التحیات و اکمل التسلیحات در باب فکر و نظر خیا نچه  
 فرموده است لَعَلَّكُمْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سِنَةٍ و تاکید در ادای صوم جمله  
 تا بر این خطه این سخن بوده باشد پس هرگاه طالب نو آموز خود را در امور فکری و کتاب  
 علوم رخصت فرماید نفس او بکمال الفت گیرد و مشقت نظر و اندیشه و زحمت شب بخت  
 بر آسان شود تا بدرجه سعادت ابدی رسد و باید که هر چند در علم و عمل بیگانه زمانه  
 و سرآمد قرآن گردد پرده پذیرد و عجب او را از نور مدارج کمال محبوب ندارد و از  
 مراسم سستی و اجتهاد هیچ دقیقه فرود نگذارد چه فوق کل ذی علم علیم واقع شده که  
 راهبان لطالت و کسالت سازد از افلاطون پرسیدند که تعلیم تا کی وقت مستحسن است  
 گفت تا آنوقت که جهل عیب است و حافظ صحت نفس را تا آنکه باید کرد که هرگاه  
 طالبان نعم خارجی که در معرفت زوال و صدمه تلف و انتقال است در حصول ابد  
 از آن تحمل اسفار بعید و اختیار کار و آفات می نماید پس طالب فضیلت لطافت  
 اولی در التساب فضیل ذاتی که بیج وجه از وجه انشود سی بلین و احب دانند  
 با سیاب دنیوی که در حین حیات سدره اخروی شود و بعد از مرگ بوارشان  
 عابد گردد و الفات نماید و حدیث آمده که فی الله ناکم انکث خیرت او

که چون کسی را وجوه از نفعات بقدر کفایت حاصل شده باشد و بطریق اعتدال  
زندگانی تواند کرد و نشاید که طلب زبانی مشغول گردد و چه از آنهایی نبود و طالب آن  
همیشه در عقب و سکاره گرفتار باشد و کسی را که قدر کفایت نباشد از دست طلب  
آن مشغول گردد و در تحصیل آن شرایط عدالت مرعی دارد و از صناعات خستیده مانند  
کناسج و دباغی و رقاصی اجتناب نماید و عقوبت کند سعی گوید طالب تفصیلت باید  
که حال آشنایان و عیوب که در مردم مشاهده کند نفس خود را امانت نماید چنانکه گوید  
مگر آن فعل از وصا در شده و نفس او بدان عیب موصوفست و در اخر مرشدا روز  
محاسبه احوال و افعال خود نماید پس بجز از جنس رذایل باید ترک آن نماید و هر چه از  
فضائل بیند بران شکر حضرت معبود بجای آورد **ب** با مردم چشم خود خطابت باید  
با کس نه سوال دلی جوابت باید **ب** چشمی داری و عالمی در نظر است **ب** دیگر چهر  
مسلم چه کفایت باید **ب** حاصل سووم در معاشکات **ب** امراض **ب** نفعات  
بدانکه اور ذات آدمی سه نوع قوت آفریده اند یکی از قوت تینو که آنرا قوت ملکی گویند  
و آن باعث شود بر کسب کمال تا آدمی را ببرد و بماند که رساند دوم قوت غرضی که آنرا  
قوت سبعی خوانند و از آنها راست قهر و انتقام حکمت انتظام امور معاش و معاد و دفع  
مضار سووم قوت شهوی که از قوت بیعی گویند و از خواص اوست اکل و شرب  
و نکاح و تقویت بدن و طلب لسل و در کلام محید این سه قوت را نفس سلیمه و  
اماره و لوازم یاد کرده و مکملای قدیم این هر سه قوت را امراض بسیار ذکر کرده اند  
و درین مقام خلاصه آن در مطاوی سه فرع ایرادی نماید **فرع اول**  
**معاشی امراض قوت تینو** اگر چه امراض این قوت در کتب مبسوط  
بسیار گفته اند اما بدترین آنها سه نوع بود **اول** حیرت و مژده آن فروماندن  
در مسائل علمی و مطالب حقیقه چنانکه نفس از حزم بطرفی عاجز گردد و علاجش **کمال**  
فکر این قضیه در پیب کند که اجتماع تقصیصین و اشغالی ایشان محال است تا  
احمال معلوم شود که در هر سلسله البینه یکبار از طرف حق خواهد بود و دیگری

باطل بعد از آن تفحص مقدمات مناسبه آن مطلوب نماید تا حق به باطل ممتاز گردد

و در یک طرف خرم و استقرار حاصل آید و دوم جهل بسلیطه و آن عدم علم

بی آنکه اعتقاد علم کند در نشان خود و این صفت با خدا بعد از سوم نیست مگر شرط علم

ست ولیکن درین مقام توقف نمودن بحسب شرح و عقل ناپسندیده است و عکس

آنکه در حالی انسان و دیگر حیوانات نظر کنند تا برده ظاهر شود که تمیز انسان از سایر

حیوانات با دماغ و نطق است و جاهل ازین بهره و فیضیلت عاری است پس در

سائر حیوانات باشد اگر شرط انصاف مرغی دارد خود را از ان مرتبه نیز فرودتر یا بر

چه بر خواص و آثار که از حیوان مطلوب است مانند امور معاش و طلب نسل و اعتقاد

انسان هر یک بحسب قابلیت اصلی ظهور میسازند و جاهل از اثر خاص خود که تمیز و اولی

ست عاجز پس خود را از مرتبه حیوان کمتر یا بدو باز در مرتبه جمادات فکر کند چون حیوان

جمادی در این ملاحظه نماید و خود را از خواص انسانی عاری بیند از ان مرتبه نیز فرودتر

افتد پس اگر اندک مایه بصیرت و حمیت داشته باشد بر آینه متوجه کسب شود و در

طلب علم حرکت کند سوم جهل مرکب که مرد نادان خود را دانایان تصور کند

و اصلا بطلب علم محتول نگردد و این بدترین امراض نفس است و تمیز او نیست که

بعد از ترغیب آن جاهل با درکات یقینی و بدستهای تقریر و برهان چون او شویب شود و با

نشود ولیکن مناقشه نماید و به کندی وی خطاب با دیگران کند و برهان با تمام بساطت

چنانکه تقسیم استخوان شود و صاحب جهل چون استماع برهان نموده باشد در اعتقاد

خود شک پیدا کند پس اگر بالفرض بمقام انصاف در آید باندک زمان به جهل اعتقاد خود

واقف شود و میرتب جهل بسلیطه آید و بطلب علم متوجه شود اما پایدار نیست که تمامی استقامت

حکمت نظری برای اذاله همین مرض مشروع و مبرهن شده و رفع این مرض بنیابت

و شوارست و لذا گفته اند سه تا از خرم و گوشت سفید بتوان کرد و با کلک خنک

کس را که بافتند سیاه + رفع دوم در دفع امراض شخصی

با مملکات این قوت نیز سه نوع است اول غضب دان کیست

لغسانی که مقتضی حرکت شرح گردد و سبب آن شوق انتقام بود و چون اشتداد  
 پاید و نافع و اعضاب که مجاری روح حیوانیت از دغان متعطل می شود و از طغلت  
 آن دغان نور عقل و ادراک مشور گردد و در بحال علاج مشکل بود چه هر چند بر خیر و  
 موغلت اشتغال نماید موجب زیادتی اشتغال نائزه شود اما تغییر وضع کردن  
 مثلا از قیام بجلوس و از جلوس بقیام آمدن و آب سرد و آشامیدن و همچنین در صورت  
 غسل کردن و بخواب رفتن نافع بود و تدبیر تمام آنست که اسباب غضب را از  
 ذات خود دفع نماید و اسباب آن ششست اول عجب و آن ظنی کاذب باشد  
 که آدمی در حق خود پیدا کند و نفس خود را منزلی شمرد که مستحق آن نباشد و عکاس  
 آنست که صاحب مرص را بوجه و دلائل بر حیوب او واقف سازند و بر روشن  
 گردانند که فضائل در میان مردم مشترک اند چه حضرت حق سبحانه تعالی هر ذره  
 از ذرات کائنات را منظمه ای خاص و مرآت صفتی معین گردانیده که غیر سبب را  
 در آن شرکت نیست و در نظام عالم هر فرد را مدخلی است پس گاه آنمعی برود واضح گردد و ممکن  
 و گفته اند که نزدیک است عجب و لیکن این معتقد است که عجب با نفس دروغ میگردد یکا لیکه در حق  
 خود کمان دارد و متکبر با دیگران دروغ گوید و خود را کامل و بر نماید و اگر چه دانند که از ان  
 کمال خالیست و در افتخار صنی مباهات نمودن بچیزی که خارج از ذات بود و در مرتبه  
 تلف و زوال باشد مثل مال و جاه یا شرف نسبت که بعضی از آبا و اجداد او داشته  
 بوده است و علاج او آنکه با صاحب مرص مقرر سازند که اگر مال و جاه در سخن آید  
 و گوید که این عزت و احترام که دعوی میکنی از من است نه از ذات تو یا جد و پدر جان  
 شوند و گویند که این شرف و فضیلت حق ماست و ترا از ان نصیبی نیست البتة  
 جان در جواب عاجز آید و بر مقصود خود و اعتراف نماید و در حدیث آمده که تا وقتی  
 باشا بگردد اقول ما شاکرکم سوم سراج و کربزی در قول و فعل و دیگر  
 نمودن با بزرگان در جواها گستاخانه و قبول ناکردن سخن ایشان بعد از آنکه  
 تا موجه و این صفت از جنس رذائل کبیره و نجابت قبیح است چه موجب غضب و کینه

نبی نوع شود و سبب زوال علاقه الفت کرد و از آن سفر تمامی کالی که بود علاج  
 آنست که صاحب این خصلت را تنبیه کند بر وجه این معنی پس اگر نترسید نشود با انواع  
 نصلح و زواجر او را باز دارند و بر فضیلت جفا و تواضع ترغیب نمایند تا نفس او را ملکه  
 پسندیده حاصل کرد و ترک آن ردیلت باسانی میسر شود چهارم غدر و آن در  
 مال و جاه و دوستی و غیر آن نیز باشد و تمام اقسام غدر شش است حیانت و خیانت  
 را از شیمه مردم ارزال شمرده اند ازین است که ترویج عاقل شمسیت و حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم غدر را از اخلاق سنا تقان شمرده و فرموده است  
 که روز قیامت غدر کننده را علمی باشد که بدان سبب جمیع اهل عرصات بر غدر او  
 مطلع شوند و در کلام مجید آمده ان الله لا یحب الخائنین و عک گفته اند که این  
 خلق در اترک بیشتر باشد و علاج آن تکرار علوم و صحبت اهل علم توان نمود و دیگر  
 سه خوی بر در طبیعتی که نشست زود خرد بوقت مرگ از دست  
 پنجم ضمیم و آن تکلیف کردن است کسی را تحمل ظلم بر وجه انتقام و قبح آن از ظلم  
 و انظلام فهم توان نمود و عاقل باید که بر انتقام اقدام نماید تا یقین معلوم نکند  
 که مودی نصیر دیگر نمیشود و علاج این مرض کجبول فکر در ویت و ملکه حاکم توان  
 نمود و ارباب عجم عالی را مطلق محض کردن اولی است که سبب آن دشمن دوست کند  
 و بر وصمت خجلت و عار موسوم شود و اهل غیرت محضند و ما از انتقام اولی دارند  
 چنانچه گفته اند سه بری را بری سهل باشد جزا اگر مردی حسن اهل سن است  
 ششم استنزا و آن شیمه مردمونی و اجلاف باشد که بحیث استخلاف تملوب  
 اهل سر و ستا و تقرب بدیشان و طمع در مال و جاه قیام نمایند اگر کس را کفری و  
 فضیلتی باشد و بحیرت موصوف بود و سبب آنکه بشل این خیر را تو سل جوید بلکه بوسیله  
 فضل و نسر در خاطرهای بندگان جای باید نمود و عاقل حش ترک ارتکاب آن بندگان  
 بود و اقتدای سیرت افاضل و اجراء و مردم همین حکا گفته اند که ازین خصلت رذائل  
 بسیار تولد کند اول خواری نفس و سقوط آن در جهه اعتبار و احترام دوم

محبت و نقصان عرض سوم طبع حمل و اهل حسد مال و جاه چنانچه اضطراب  
 در کارها و قلت ثبات در آن بلغم کاپی در کسب فضایل و راحت دوستی که موجب  
 رذائل بسیار شود و ششم دلیر شدن بر ظالمان بر جور و حجت مغترم رضا و اذن بر قیام  
 و مکروهات ششم استماع سخنان موحش از دشنام و شتم نعم بی مینتی و تنگ  
 نداشتن از آنچه در عرض و ناموس عار باشد و هم تعطیل در معاصات و عدم التفات  
 مردم در غیبت گردانیدن از دوستی و صاحب است او علاج این مرض برفع سبب  
 آن باشد و تناول اویه سقوی دل و دفع وسوسه و توت عجبی را تندی در آن  
 ببلقصاب این رذائل و حرکت فرمودن در دفع نقصانات و آراء انتقام نشود  
 قوت عاقله بشر تا آنکه مودی بغیر عظیمی نشود سوم خوف و آن عبارت از غیبت  
 نفسانی است که بظهور توقع مکرومی که نفس در دفع آن قادر نباشد حادث شود و توان  
 بود که سبب بامری مستقبل باشد و آن امر یا ضروری باشد و ممکن را سبب یا مثل  
 این شخص باشد یا غیر فعل او و خوف از بیکدیگر ازین استقامت مقتضای عقل نیست  
 چه اگر امر ضروری بود چون معلوم است که دفع آن از حیطة قدرت نشری خارج  
 پس در خوف از آن جز استحال بلا و استقبال عناقانگه نباشد و بدان سبب از  
 ترس مصالح دنی و دنیوی بازماند و این خصلت او را اشتقاوت داین رساند  
 و اگر آن امر ممکن باشد و سبب آن نه فعل شخص بود چون احتمال وجود عدم  
 هر دو نه تهمیس جرم لطافت و قوع کردن و بافضل متالمشردن سنائی را می صواب  
 بلکه آنها طبیعت امکان باید گذاشت و اگر سبب آن فعل شخص باشد باید که از سوی  
 اختیار انتخاب نماید و اقدام بر فعلی که فایده آن نیکو نباشد نه نماید چه ارتکاب جملی  
 یا غما و خنا مقتضای عقل صواب اندیش نیست و علاج این اقسام در سبب بقوت  
 تمیز و حمت فکر است فرع سوم در معاصی که امر اصغر قوت شهوی گرچه  
 در دنیا نیز اول سبب زنده گریست ولیکن مغز فشرین جایست اول حرص این  
 صاکن و شرب و مباح شرعی میباشد و حکما گفته اند حرص بدون طلب کذا

جسمانی از اکل و شرب نسبت و ناهمت و خست طبع است چه طعام محفوظ آردی  
 را کسل کند و کامل نماید و تشنگی غالب گرداند و مقویست که آب بسیار موجب خواب  
 بسیار میشود پس از دولت شب بیداری و کسب در ریاضت محروم گردد و از حصول  
 مساوت سردی بی بهره ماند و در حدیث نبوی است صلی الله علیه و آله وسلم  
 اجتمعوا أمعاءکم فی اطعموا کبأذکم شرفون الله جمرة یعنی گرسنه دارید و در  
 خوربا و تشنه دارید جگرهای خویش را تا به میند غذای تعالی را آشکارا و با جمال انواع  
 بیماری و آلام که از بسیار خوردن و آشامیدن حاصل شود بر اهل عقل پوشیده نیست  
 و علاج آن در کتب طبی شرح و بسط مذکورست اما حرص در بسیاری بسیار است زنا  
 قبیح ترین احوال است زیرا که چون قوت شهوت مجال یا بعد از نصیحت عقل دروغ  
 منزه نشود در بدن بطریق عامل متعلب ظلم آغاز کند و تمام غذای جوارح و اعضا را  
 نماید در معده خود معرفت سازد تا بدن لاغر و حواس ضعیف شود و آن زمان  
 خود نیز نماید بلکه هلاکت کند و در حدیث آمده که زنا سبب تقفان برکت و عمر و زنا  
 میشود و چون زنا را در هیچ ندی بداند داشته اند اقر از آن متقاضی را می جواب  
 باشد و علاجش آنکه در نخاع و شهوت را ندان شرط اعتدال مرغی دار و در میان  
 مقدار که قوت ما قدر حضرت ذماید قانع شود و چنانکه تقاضای نوع و صحت بدن است  
 در کسب کمال باشد تا از قبایح در ذائل که لازم آید شرط است محفوظ تواند بود  
 و در مطالبت یعنی کمالی و تن آسانی نمودن و این مرض سرمانه شفا و دست  
 و در میان با پتک و تعطیل در امور معاش موجب فقر و بیوای شود و در تقصیر  
 در متلون در رمعا و سبب حرمان از دولت سردی کرد و علاج آن سی نمودن است  
 در فضائل علمی و عملی و پیروی از باب هم عالیه چه چو باز باش که صیقلی و لغت و دی  
 طفیل خواره مشو چون کلاغی در وبال پس و آن الهی است لغتانی  
 که بواسطه قوت مطلوبی یا فراق محبوبی رو نماید و کسبش آنست که چون آدمی حرص  
 باشد بر منافع جسمانی و شهوات بدنی و آن نوع منافع لذات را قبال لازم است پس از

فوت آن نفس را اندوهی عظیم حادث شود و این مرصی است که آدمی با اختیار خود  
 نفس خویش را راه داده است چه در حیاتیات طبع سست که دائم خواهد بود و چون جان  
 حیاتیات محالست آنکس همیشه در الم و حزن باشد ملاحظه آنست که رجوع بعقل کند  
 و شرط الصاف غما بدشته طبع فاسد و خیال محال از جا زود و دل در لذات دنیا  
 دنیوی که خواب و خیالی بیش نیست بیند و بگویمت در کمالات روحانی و ملکات لغت  
 که باقیات معاصات و سبب القبال سوار قدس حضرت ذوالجلال اندنبد و از نیر  
 حرص که محل اخزان دائمه و آلام منزله است خلاص یافته بمقام رحمتا که موطن صحبت  
 حقیقی و سرور دائمی است برسد چنانچه مضمون کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم  
 و لا هم یحزبون اشهد بران میناید **مبشید جز حکایت جام از جهان نبرد**  
 ز نهار دل میند بر سباب دنیوی + در حدیث آمده که ان الله تعالی  
 جعل الروح والفرح فی الرضا والیقین و یطیبهموس حکیم گفته حرص همیشه در  
 باشد اگر چه همه جهان اورا بود و قنوع همواره تو نگر باشد اگر چه اورا هیچ نبود  
 قناعت تو نگر کند مرا + خبرده حرص جهان گرد را + چهار رخت  
 که از میان زشتی و تباهی آن کتا بها پست دگفته اند که رویت حسد از حرص و جهل  
 میگرد و حقیقتش آنست که عاصد خواهد تمام منافع بلاوسے زمین مراد باشد  
 و دیگران محروم مانند و این معنی مشرب کمال حرص است و این قدر نداند که تمامی  
 منافع در یک محل مجتمع گردیدن ممکن نیست و بر تقدیری که حاصل شود و نگاه  
 و تمتع یافتن از ان بی احوان و الضار محال است و این نتیجه جهل بود پس بنابر آن  
 که مطلوب حسود تمتع انحصول است هرگز بر او نرسد و بخیر و نعمت دیگران غمناک گردد  
 و چون : **یفهم الی از اهل عالم منقطع نیست پس حزن و الم عاصد نیز هرگز انقطاع نیاید**  
 و حضرت اعلم الانبیا علیه و علی آله و اصحاب الوف التیمة و الشا سیر ما بد حسد  
 باکل الحسنات کما تامل التار المطلب و بدترین انواع حسد آنست  
 که در میان علما افتد چه امیر دنیوی چون بواسطه ضیق محال محل

تو جسم است کلاه باشد که در اصول غنی شخصی بی زوال از دیگری متصور نشود و علم که ازین شایسته منزه است و با اتفاق و صرف زوال مان راه نیا پس است  
 بری ای حسود کاین نسبت به که از شقت آن خیر برکت توان رست آه خطا  
 که رعیت نماید در آنکه مثل آن نعمت که دیگر بریا باشد در اتمیر حاصل شود بی تمنای  
 زوال نعمت غیر و اگر آن در امور دنیوی باشد زاید بر قدر کفایت و مصلحت مذموم  
 ملود و تقدیر کفایت و صلاح محمود و در امور اخروی و فضائل لغتانی مطلق محمود باشد

والله اعلم بالصواب این بود خلاصه علم اخلاق که حکمای قدیم در تصانیف خود ذکر  
 کرده اند و باقی مقدمات مثل سیاست بدن و تدبیر منزل و بیتیب اولاد قالی  
 ملک داری و قواعد معاشرت با طبقات مردم از ملتمحات متاخرین است و در  
 آن مباحث کتب متداوله است اما اندکی از آن درین دور باعی ماسجانی نخبی توان  
 یافت رباعی بان باوه قول و فعل را پیش دارم در ساغر هر فروتن و پیش  
 دارم یعنی اگر ت دل خوشی می بایدم با هر کشینی دل را در خوش دارم  
 مخلص بیباش حق گزار می اینست نیکی می در ز خیر جاری این است  
 خبیث پرست و بر کسی برپسندند تفسیر کلام رستگاری اینست  
 بیان علم قیافه

بدان علمک الله ما لم تکن تعلم که بهترین اعضا روی آدمی است چه کمال جسم  
 آدمی زاده و شرف آن بسبب خوبی و جمال است و نقصان و تنافر آن بسبب  
 قبح ورستی و محل حسن و قبح چهره است و حسن و قبح دیگر اعضا زیادت اعتباری  
 ندارد و علامتی که بر روی انسان ظاهر شود دلالت آن بر احوال درونی فحایت  
 قوی است بخلاف عضوهای دیگر و مایل برین سخن آنست که در حالت خشم ترس  
 اندوه و فزع و خجالت رنگهای مختلف بر روی پیدا میشود چنانکه از هر یک میتوان  
 دانست که در اول او کدام حالت حادث گردیده است تا بسبب آن حالت این  
 رنگ بر روی پیدا آمده مثلا در حالت غضب رنگی است که در حالت خوف نیست

و در حالت خوف رنگی است که در حالت خمالیت نیست و این اختلاف عوارض  
 در ظاهر سبب تغییر احوال باطن در عضوهای دیگر نیست و چون ثابت است که دلالت  
 نشانهای هر معرفت اخلاق باطن قوی تر است ابتدا بشرح و تفصیل آن نمود  
 اولی است اگر پیشانی که چک باشد دلیل بود بر جلیب زیرا که موضع نطن اول از ستر  
 هر کوچک افتاده و بدین سبب خط و ذکر حواس باطن بر وفق اعتدال نباشد و از پشت  
 خالی نبود و اگر پیشانی که کوچک باشد بزرگ و در هم کشیده بود دلالت کند بر قوت غضب  
 زیرا که پیشانی آدمی چون چشم گیر و بدین صفت شود و اگر پیشانی بزرگ بود دلیل کند  
 بر چشم و بصیرت و اگر در پیشانی خطها بود دلالت کند بر افت زدن و اگر موی ابرو بسیار  
 باشد دلالت کند بر سیستلای عم و اندوه و سخن پیوده دلی معنی از برای آنکه بسیاری او  
 از افراط با دهای دخالی بود در دماغ و این معنی دلیل است بر آنکه سودا بر دماغ غالب بود  
 و غلبه سودا سر پای عم و اندوه باشد و اگر در از بود و کشیده تا بصدیغ که موضعی است میان  
 دنبال چشم و گوش دلیل بود بر افت زدن و خود بینی اگر چشم بزرگ باشد دلیل کند بر کانی  
 معنی گفته اند که بزرگی چشم از رطوبت دماغ بود و آن سبب بلاوت و نقصان چشم است  
 و اگر چشم در مغاک افتاده و نماند چشم فرو رفته بود علامت جفت و بد طبیعتی بود از بهر  
 آنکه چشم بوزنیه نچین است پس حالت کشیده آن بود که چشم با اعتدال باشد و جسته  
 و نوز مغاک افتاده اما رنگ چشم اگر سرخ بود مانند شراب دلیل غضب و دلیری باشد  
 چه هر کس که چشم گیر و چشم بدین صفت شود و اگر زرق بود یا زرد دلیل بد دلی باشد  
 و اگر چشم از زرق بود زردی با دمی آینه باشد دلیل بود بر اخلاق بد و گفته اند که هر کس را  
 این دو علامت جمع گردد البته کارش مشوش و پریشان باشد و اگر بر گرد و سیاهی  
 چشم شکل طلوتی در آمده باشد دلیل بود بر جسده بد اندیشی و اگر با سیاهی چشم زردی آینه  
 بود صاحبش خون ریز و کشیده باشد و اگر با این صفت در چشم نقطه های سرخ باشد  
 صاحبش خبیث ترین مردم بود و اگر در چشم از زرق سبزی باشد دلیل بود بر خانت  
 و بد اندیشی و اگر چشم روشن و براف باشد دلیل افراط شهوت بود پس بهترین رنگها

چشم آنست که اشکل بود چه این رنگ میان جمله رنگهاست و نیز چشم شیر که با پادشاه  
 و جوش کبک و چشم عقاب که با پادشاه طيور است چنين بود و اول عرب چشم را به  
 بیماری و صفت کند و در چشم زنان این صفت را بنحایت زیبا می شمرد اگر سیرینی  
 با ریک باشد و لاله کهنه بر سبکباری و دوست داشتن جنگ و خصومت و این معنی  
 از سنگ اعتبار کرده اند و اگر سبزی بزرگ و پر گوشت باشد نشانی می گاو و دلیل کمی فم  
 بود و اگر سوراخ بینی فراخ بود دلیل قوت چشم است فراخی دهان نشان افراط در  
 باشد سبزی لبها دلیل حماقت بود خصوصا که با سبزی افتاده و آویخته بود لب با یک  
 علامت بسیاری رنجوری و کثرت بیماری بود و اگر لبها با یک بود و کشاده خانک در دهان  
 بیشتر پیدا بود دلیل باشد بر قوت بدن و نداشتنای با ریک و ضعیف که از یکدگر کشاده  
 باشد دلیل بود بر غایت ضعف و سستی اگر بر روی گوشت بسیار باشد علامت گاو  
 و نادانی بود زیرا که چون روی پر گوشت بود رنگهای داغ از مواد غلیظ منتهی باشد و  
 بدین سبب رونی که موجب حس و حرکت است در آن عروق و مجاری حرکت نتواند  
 کرد و لا بر مضم و عقل ناقص شود و چهره خشک نشان فکر و اندیشه بسیار بود و اگر روی  
 سخت کرد باشد دلیل شکستگی نفس و دناوت طبع بود و در بزرگ نشان کالی و  
 روی کوچک علامت بد نفسی است پس بهترین روی معتدل باشد و کمی  
 افتد که زشت روی نیکو اخلاق و خوردی بد خوئی بود از اینجا است که حضرت شمس لاهلا  
 علیه و علی الالهون التیات من الملک اخلاق فرموده اطلبوا اخلاق معتدله  
 الوجوه کم خندیدن دلیل مخالفت و عیوس بود کثرت خنده نشان سستی روی  
 و اگر با خنده سوال کند دلیل خیره زبانی باشد گوش بزرگ دلیل جهل زنده ای و نشان  
 عمده از بود کردن قوی و سبزی دلیل قوت نفسی و گردن با ریک نشان ضعف نفس  
 باشد و گردن معتدل علامت بزرگی نفس و بلند چستی بود و گردن کوتاه دلیل کم چستی  
 است و آواز بلند دلیل شجاعت و دلاوری باشد و اگر شتاب سخن راند علامت چشم  
 و بد خوئی بود و اگر سخن آهسته و با درنگ گوید نشان بر دباری باشد و اگر گوشت

بذن بسیار سخت باشد دلیل بود بر قلت فهم و کندی حواس و گوشت نرم دلیل بود  
 بر نیکوی طبع و وجودت خاطر شتی گاه باریک دلیل است بر قوت و سطریری آن نشان  
 عفت و پرمیزی گاری اگر در وارش دراز بود و چنانکه ترا نورسد دلیل باشد بر بزرگی  
 نفس و خوشبینی و اگر سخت کوتاه باشد علامت شرفتنه بود ولیکن با بدولی و ترس  
 اگر کم دست نرم باشد و لطیف دلالت کند بر تیزی فهم و سرعت ذهن و کثرت عقل  
 اگر کم کوتاه باشد نشان حماقت بود و اگر تنگ بود دلیل بر زبانی و رعونت قدم دراز  
 و سخت و پر گوشت دلیل قلت فهم است و قدم کوچک و لطیف نشان بزرگی و فخر و پادشاهی  
 باریک علامت شرفتنه بود اگر انگشتان پای بر هم بسته و ناخنها تیز باشد دلالت کند  
 بر وقاحت و ستیزه روی اگر ساق بطبر و پر گوشت بود دلالت کند بر ابله و بی ترمی

و اگر رگها بر ساق بسیار باشد دلیل بود بر قوت نفس سیان تعبیر خواب مستملک  
 ده عنوان عنوان اول در دیدن تجلیات آیزونی و  
 روحانیات و انبیا و بلوغ و شیا طین و حساب و بیت  
 و دوزخ و مانند آن اگر شخصی خواب ببیند که نور حق جل و اعلی بروی

بجلی کردگار او در دین و دنیا نیکو شود و در آن موضع که این خواب دید عدل و  
 انصاف و فراخی نعمت پیدا آید اگر مردی میم بیند که خوابی حساب میکند شادی  
 بوسی رسد و اگر مسافر ببیند سلامت و خوشدلی سجانته باز آید و این معنی بدلیل آیت  
 قرآنی یافته اند کما قال سبحانه و تعالی منوف یحاسب حسابا یسیرا و یقلب الی اهل  
 مسرورا و اگر در خواب مناجات کند نام او در دین و دنیا بزرگ شود و نزد ملوک متعز  
 گردد و قال الله تعالی و قرینا یجیباً و اگر ببیند که حق تعالی از وی اعتراض کرد او را از  
 گناه تائب باید شد و رضای والدین باید جست و اگر فرشتگان متعرب را نماز هر  
 و فرخاک بنید شرف و منزلت یابد و طریق علم حقیقت بروی منگشف گردد و از آقا  
 همین باشد و از بیماری شفا یابد و از غم و اندوه بیرون آید و اگر ترش روی و عبوس  
 بیکه ساد بر کس بود و اگر ببیند که با کسی که خصومت میکند حضور میآید و یا غریب و کانیل علیها السلام طیش از یک

رسیده باشد و حکم عامه فرشتگان برین قیاس بود و اگر بیند که فرشتگان از اطراف  
 و جوانب در سرای او می آیند خانه را از دزدان نگاه بدارد و پشت دیدن آنها و اولیا  
 و ز حال نفاخت دلیل حصول جاه و منزلت بود و اگر خشمناک بیند برخلاف این باشد  
 و دیدن سرور کائنات علیه افضل التقیات نیز ازین قبیل باشد ولیکن بهر حال اینها  
 دلیل رحمت و راحت بود و عاجلا و آجلا و این رویای مبارک البته بی تفاوت بود و چه  
 که در صورت و اشکال مختلفه بنظر آید چه در حدیث صحیح آمده که من را فی قدرانی خان شایگان  
 لایتمنگل بی دیدن صحابه و اولیا و بزرگان دین نشان خیر و برکت باشد اگر بادشاه را بخواب  
 بیند که در محلی یا در سرای غیر متعارف فرود آید در آن موضع زیان و آفت رسد مگر سحای  
 که آمدن او در آنجا غریب نباشد دلیل دولت و نعمت بود و حکم دیدن دیو در خواب همان  
 باشد که در فرشته یاد کرده شد و اگر بیند که در پیشست است و از سیوه آن تناول میکند عالم  
 شود از علم بر خور داری و کرامت یابد و اگر خود را در دوزخ بیند و بنیزه متدین باشد  
 از جمله معاصی باز آید و اگر از اهل دنیا است سفر در از پیش آید اگر بیند که از دوزخ برود  
 می آید دلیل و نیداری و باز آمدن از سفر بود و اگر بیند که در آنجا برنج گرفتار است از برنج  
 و شفقت دنیا بود و اگر قیامت در خواب بیند دلیل عدل بادشاه بود و در آن

ولایت و الله اعلم عنوان دوم در دیدن انسان و اعضای او  
 و آنچه از وی بیرون آید دیدن کودکی خورد اگر معروف باشد دلیل شجارت

بود و اگر او را در بر گرفته باشد بر ملکی بزرگ شود اما کودک محمول غم و اندیشه دشمن  
 صعب باشد و دیدن دختر در خواب نعمت و راحت بود و کثیرک خریدن یا فتنه  
 بود اگر غلامی امر و نابالغ خود را بیند که بالغ شد بی اثر شهوت آزادی یا بد اگر مرد جوان  
 محمول را در خواب بیند او را دشمن صعب پیدا آید زن جوان خوش رو مال و نعمت  
 و شادی و زن بکر تجار سه سودمند با خبیاع بر و مند بود و زن پیر دنیا باشد  
 اگر او را بهیبت نیکو و طراوت بیند کار او ابتطامم گردد و اگر ترش رو بیند در معاش سخت  
 کشد و اگر مردی لشکری بیند که سوی سیاه او سپید شد مخدوم بر دستگیر گردد و اگر بیند

که سر از تن او جدا شد از مخدوم جدا ماند اگر سر خود را بزرگ بنید بزرگی و جاه  
 یابد و اگر کوچک بنید از مرتبه بقیه افزونی و در رازی موی برای جوانان و زنان و  
 شکر بیان دلیل افزونی مال و در رازی عمر بود و دیگران را اندیشه و تر و خاطر افزاید  
 و اگر بنید که موی او بیشتر است نامانت بگذارد و از قرص خلاص یابد و اگر زنی بنید که موی  
 او بیشتر است شوهرش طلاق دهد و اگر مردی موی زن خود را بریده بنید آن زن بار  
 دیگر فرزند زیاد اگر شخصی بر روی خود غبار بنید دلیل فساد و اگر بنید که از پیشانی او چیزی  
 برآمده است علامت فرزند باشد اگر بنید که چشمی در دست دارد مال نقد یا هدایای  
 چشم خود در خواب دیدن یا روشنی بر دروین و دنیا یا بیماری فرزند و محبوب و اگر  
 عازم سفر باشد و خود را ناپیدا در خواب بنید آن سفر بکند باید کرد چه اگر بود سلامت باز  
 و اگر بنید که سر در چشم میگردد در اصلاح کار دین کوشد و در چشم مردم عزیز گردد و سر  
 در دست خود دیدن علامت حصول مال بود یعنی خود را از حدزاده دیدن علامت  
 جاه و مال و عمر و فرزند بود و نقصان بر عکس آن باشد اگر زبان خویش را دراز بنید  
 سخن بکشد یا در اگر زبان را بچیزی بسته بنید یا از زبان بیرون افتاده دلیل آفت و رخ  
 باشد اگر بنید که دندان خود بقوت بر میکند نشان نعل رحم باشد و دندان از طلا دیدن دلیل  
 بیماری بود و از تفرقه یا از زیرومانند آن نشان مضرت و نیان مال است اما مشایده  
 دندان از چوب و انگینه و موم دلیل وفات بود اگر کسی بنید که گوش از جدا شد دختر  
 بمیرد یا زن اطلاق دهد و اگر گوش پاک کند سخنانی مرغوب در بیداری بشنود  
 و اگر خوشبختی را که بنید نقصان علم و دین دیدن ریش علامت عز و جاه و نعمت بود  
 و زیادتی آن مزینت باشد مگر آنکه از زمان بگذرد که آن علامت دامن و اندیشه بود  
 و نقصان ریش بر عکس آن چون زنی را بارش بنید اگر شوهرش نمائش بود باز آید  
 و اگر حاضر بود غائب شود و اگر سوره بود شوهر کند و اگر استین بود سیر آرد و اگر سیری  
 دارد بهتر خبید گردد چون کودک نابالغ خوشبختی را بارش بنید پیش از بلوغ بمیرد  
 بسبب ریش حاد و حرمت و وقار باشد و سیاهی عز و جمال دیدن دست علامت

برادر یا شریک یا زن باشد و زیادتی در آن معاونت بود ازین جماعت و قطع آن  
 دلیل خصومت بود با ایشان یا دست از معصیت برداشتن اگر مردی دست خود را  
 نگارد بندد و طلب معیشت رنج کشد و زنان زانیک بود سینه اگر فراخ بنید و لیس خوبانمزد  
 بود و اگر تنگ بنید نشان نخل و گمراهی باشد پستان دلیل زن و دختر بود و شکم مال فرزندان  
 و قبیله تنگی شدن شکم از روده و اسهال است حدیثی از اقر با اگر تنگی دلیل حرص  
 بود نیا تنگی نخل در این احشامال و بتاع خانه جگر فرزند باشد کلیه خدمتکار و معتمد  
 بود معده برادران باشند پهلوزن باشد دل تدبیر کننده کار بود پشت کسی بود که استقامت  
 بدو باشد اگر شخصی آلت خود را بریده بنید از عمل معزول گردد یا فرزندی را وفات برسد  
 و چون زنی بنید که ذکر دارد اگر آستین باشد پس زاید و آن سپهر متری یا بدو اگر آستین  
 نباشد هرگز باز نگردد زانو اگر قومی بنید دلیل زیادتی قدرت باشد و طلب معیشت و اگر  
 ضعیف بنید ضعف بود در آن ساق عمر و معیشت بود هر چند آن را قویتر و درازتر بنید  
 عمر درازتر یا بدو سباب معیشت ساخته تر و ضعف و خلل صد آن باشد اگر کعب خود  
 را افتاده یا شکسته بنید در رخ و معصیت افتد قدم علامت زینت و مال باشد اگر زنی  
 خود را حاضر بنید گنباهی بزرگ و مبتلا گردد و اگر بنید که از آن پاک شد و غسل کرد از گناه  
 بیرون آید اگر بنید که زنی بول میکند علامت افراط شهوت بود گویند شخصی از ابن سیرین  
 که در اهل اسلام از علی رضی تعبیر بود پرسید که در خواب دیدم که زنی از خاندان  
 من در پیش من نشسته بود من جام شیرید و میدادم هر گاه جام سبزی بنیاد  
 و بر فاستی تا بول کند ابن سیرین گفت این زینت در شر و صلاح و مهربان دارد  
 او را شومر ده شخص کردیم همچنان بود و مردان حکم که سیکه از ملوک منی امیه بود  
 شنبی خواب دید که در خواب بول کرد از سعید بن مسیب که در علم تعبیر مهارت  
 تمام داشت پرسید گفت فرزندان تو خلیفه شوند پس همچنان شد که از فرزندان  
 و سکه سلطنت رسیدند اگر کسی خواب بنید که از نازنه او خون بر می آید  
 فرزند او در شکم او در پاک شود عنوان سوم در بیان لصر فایله

انسان کند در اعضای خود و غیر آن واحوالیکه بر وطاری شود  
 خفته کردن از گناه بیرون آمدن بود و سواکن همچنین غسل کردن حاجت روان شدن  
 و از اندیشه و غم بیرون آمدن باشد و وضو ساختن دلیل امانت باشد و تیمم فرج از غم بود اگر  
 بنید که رگ او را از طول می شکافتند کوفته خاطر شود و اگر به پنهانی شکافتند یکی از  
 خوشان او بمیرد و اگر بیماری بخواب بنید در کار عبادت خللی افتد و اگر غم سفر دارد  
 باطل گردد و گریستن در خواب دلیل شادی و خندیدن غم آورد اما اگر بواسطه شکستگی  
 باشد که در آنوقت بنید علامت بشارت بود دست در گردن آوردن یا کنار  
 گرفتن مرده دلیل عمر دراز باشد و اگر بیمار مرده را در کنار گریه و نیک بود و اگر زن  
 محمول کنار گریه مقصودی که دارد بر آید بوسه دادن و دست گرفتن نیز همین حکم دارد  
 چون بنید که دست دشمن گرفت یا بوسه داد دشمنی از میان برنجیزد و شطرنج و زردبان  
 مسابقت بود در کارهای باطل اگر بنید که مردم شهر با یکدیگر جنگ میکنند در آن شهر خطا  
 افتد یا طاعون رسد و اگر بنید که پادشاه جنگ میکند با کسی بخت بود نامه خواندن رسید  
 خبرهای خوش بود و بافتن میراث و کسب کردن مال حرام و اگر نامه خواند و معنی آن  
 نماند در کاری افتد که مشاورت و معاونت محتاج شود و کتاب را نیز همین تعبیر بود  
 برده خریدن شادی بود و فروختن غم از تحت و در پای هر چه در بیداری پسندیده بود در خواب  
 نیز مبارک باشد یا بی کوفتن نشان مصیبت است اما اگر بارود سرد بود تعبیرش  
 سخفهای باطل باشد اگر بازی مجهول صحبت کند و اثر شهوت در خاطر پیدا یابد منفعتی  
 آید و اگر زن معروفه صحبت کند با آن معروفه رازن خود و اندام بیست آن زن  
 از منفعت یا بندد اگر بنید که زن را طلاق داد تو انگری یا بدد اگر بنید که با مردی محبوس  
 صحبت میکند منفعت یا بدد اگر از مشایخ بود مقصودی که از او یا هم نام یا همسر او طلبید  
 باید چون که زنی بکلیح در آورد بقدر جمال آن زن دولت و قوت یا بدد اگر بنید که با  
 بستد مقصود رسد و اگر زنی بازی صحبت کند بر سرار و احوال او واقف گردد و اگر  
 با همه معروف مثل بادبان اسپ و استر و شتر و غیر صحبت کند بجای کسی که استحقاق

نداشته باشد نیکویی نماید و اگر بیهوده مجبور باشد بر دشمن ظفر یا بد چون کسی بیند  
 که او را زند کنند اگر عزم سفر دارد و از آن باز ماند و اگر مستدین باشد در کار شرع مستقیم  
 شود یا زنی گذر زنجیر و غل و دیدن نیک باشد و اگر بنید که دست او یا گردن بسته باشد  
 از معاصی باز آید حرج است در دیدن دلیل حصول مال بود و اگر خون از جراحت  
 روان بود منفعت یابد و اگر بنید که او را کشتند عمر و دین یا بد چون بنید که او را گردن  
 و سر از تن جدا شد اگر بیمار باشد شفا یابد و اگر وام دارد بگذارد و یا حج کند و اگر بنید که  
 سر بریده در دست دارد هزار دینار بیاورد و اگر کشیدن دلیل بزرگی یافتن باشد  
 اگر بنید که با مرده صحبت میکند حاجتی که از آن طمع بریده باشد یابد و اگر بنید که مرده با او  
 صحبت میکند از اقارب وی منفعت یابد و اگر بنید که مرده در جامه خواب وی  
 خفته است عمر و دین یابد و اگر مرده چیزی بدود منفعت یابد و با مرده بر خواند  
 و طعام خوردن نیک بود عروسی در خواب دیدن دلیل مال تمام بود دست بستن نیک  
 بود از کار باطل کردن حضورست بود با خوشیشان قرآن خواندن انتشار آثار حکمت  
 و اسن و عدل و انصاف بود و اگر بنید که مصحف مینویسد حکمت بداند و دین و دنیا با هم  
 جمع کند اگر مصحف بدود مندر بر کارهای بزرگ واقف شود و اگر بنید که او را بخت  
 میخورد و جلش نزدیک بود اگر بنید که با بگ نماز میگوید در وقت یا در جایگاه دلیل بود  
 ظلم بود اگر نماز با شرایط و ارکان بجای آرد خفت دامن باشد از آفات و مصیبت  
 که دارد بیاورد اگر بنید که نمازی طهارت بخواند یا در موضعی که نه محل نماز باشد یا قبله بر  
 مشتهر گردد و انگس در حاجتهای خویش تخیر شود و بدشواری بدان رسد روزه و از  
 حصنی هست از آفات دنیا و باز آید دادن از کارهای ناشایسته زکوة دادن نام  
 نیک حاصل کردن حج گزاردن مقصود یافتن همه حال قربان کردن از اندیشه  
 و علم فزح یافتن باشد و اگر زنی بنید که قربان میکند فرزندی شایسته آرزو اگر غده بیند  
 آزادی یابد و بیمار بنید شفا حاصل آید مجوس بنید خلاص یابد از حبس  
 عنوان چهارم در دیدن جانوران اسپ ولایت و دولت بود و در